

تأثیر پذیری نگرش‌های کلامی از معناشناسی واژه «مولی»*

سعید نظری توکلی

استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی

Email: sntavakoli@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

غدير خم توانست در خلال چهارده قرن گذشته دو جريان شيعه و سنی را ايجاد کند که مهمترين عامل در پيدایش آن ها اختلافی است که پيروان اين دو جريان در فهم آن حادثه پيدا کرده‌اند، اختلاف در فهمی که به ظاهر معلول معنا شناسی واژه «مولی» است. در اين مقاله ابتدا نشان داده شده است که ادعای متفکران سنی در فراوانی معانی اين واژه واقعی نبوده، سپس ضمن بيان دیدگاههای متکلمان شيعه و سنی در مفاد حدیث ولایت، به اين نکته توجه داده شده است که اختلاف در اینکه «اولی» از جمله معانی اين واژه هست یا نیست، تأثیری در اثبات حقانیت نگرش شيعه ندارد و خلافت و ولایت امیرالمؤمنین را بدون در نظر گرفتن اين مطلب نیز می‌توان اثبات کرد.

کلید واژه‌ها: مولی، اولی، ولایت، خلافت، غدير خم، امیرالمؤمنین.

*. تاريخ وصول: 1385/3/9؛ تاريخ تصويب نهايي: 1385/9/1.

ایرادهای متفکران سنی بر غدیر خم به دو گروه کلی قابل تقسیم است: اول، تردید در اصل وجود ماجرای غدیر خم و ادعای نزول آیات 3 و 67 سوره مائده در منی، همچنین ادعای عدم همراهی امیرالمؤمنین با پیامبر و حضور ایشان در یمن؛ دوم، تردید در دلالت ماجرای غدیر خم و طرح ادعای عدم دلالت آن برخلاف امیرالمؤمنین به واسطه تعدد معانی واژه «مولى» در زبان عربی (ایجی، 602/3 و 615-617؛ آلوسی، 197-198/6).

معناشناسی واژه «مولى»

از بررسی‌های معناشناختی واژه «مولى»، چنین به دست می‌آید که این واژه در کاربردهای مختلف، معانی گوناگون دارد. از مجموع آنچه در منابع مختلف لغوی، تفسیری و کلامی به عنوان معنای این واژه گزارش شده، این فهرست به دست می‌آید:

1. ابن؛ 2. ابن اخت؛ 3. ابن عم؛ 4. اولی؛ 5. تابع؛ 6. جار؛ 7. حلیف؛ 8. رب؛ 9. سید؛ 10. شریک؛ 11. صاحب؛ 12. صهر؛ 13. ضامن جریره؛ 14. ظهر و خلف؛ 15. عاقبت؛ 16. عبد؛ 17. عصبه؛ 18. عقید؛ 19. عم؛ 20. قریب؛ 21. لوی؛ 22. مالک؛ 23. مالک‌رق؛ 24. محب؛ 25. مُعْتَق؛ 26. مَعْتَق؛ 27. مکان و قرار (مقر)؛ 28. مملوک؛ 29. مُنْعَم؛ 30. مُنْعَمٌ علیه؛ 31. مُنْعَمٌ علیه مَعْتَق؛ 32. مُنْعَمٌ مَعْتَق؛ 33. ناصر؛ 34. نزیل؛ 35. ولی (مولى فى الدین) (ر.ک: مصری، 142/1-138؛ هائم، 141/1؛ شریف مرتضی، 272/2؛ جوهری، 2529/6؛ ابن بطریق، ص 114-113؛ فراهیدی، 365/8؛ عسکری، ص 587؛ ایجی، 602/3 و 615؛ ابن اثیر، 228/5؛ زبیدی، 399/10؛ ابن عساکر، 238/42؛ باقلانی، 454/1؛ خزائی، 197-198/2؛ استرآبادی، 403/4؛ آمدی، ص 378؛ کراجکی، ص 229-228؛ ابن منظور، 408/15؛ طریحی، 563/4).

دقت در این معنای روشن می‌سازد که واژه «مولی» دارای معنای متنوع و فراوانی است که توافقی هم در تعداد آنها وجود ندارد. حال این پرسش‌ها را می‌توان مطرح ساخت: آیا آن روز که پیامبر جمله «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» را فرمود، اعراب حاضر، متوجه معنای آن شدند یا نه؟ و آیا همه افراد یک چیز فهمیدند یا هر کدام با توجه به تنوع معنایی واژه «مولی» چیزی از آن جمله برداشت کردند؟

هرچند متفکران بزرگ شیعه و برخی از اهل سنت در خلال سده‌های گذشته تلاش داشته‌اند ضمن پذیرش فراوانی معنای واژه «مولی»، حد مشترکی میان آنها بیابند؛ اما به نظر می‌رسد اصل وجود این تعداد از معنا برای این واژه مسلم نباشد. این مسئله از سه جهت قابل بررسی است:

اول - تفاوت میان حقیقت و مجاز: بازنگری در فهرست معنای «مولی» به خوبی نشان می‌دهد که در تهیه آن تنها به کاربردهای واژه «مولی» بسنده شده، بدون آنکه مشخص گردد ملاک این کاربردها چیست و آن واژه با چه ساختاری به کار رفته است. برای روشن شدن موضوع، توجه به این نکات ضروری است:

- کاربردهای ترکیبی: تردیدی نیست هر واژه‌ای با افزوده شدن پسوند یا پیشوندهای مختلف به آن (ترکیبات اضافی)، بار معنایی جدیدی پیدا می‌کند که در حالت ساده، آن معنا را به ذهن مخاطب نمی‌رساند، هرچند با معنای اصلی خود همچنان نوعی خویشاوندی دارد؛ نظیر واژه «پدر» و ترکیبات آن در زبان فارسی: پدر آمرزیده، پدرانه، پدر پیشه، پدر خوانده، پدر دار، پدر سوخته، پدر کشتگی، پدر ریاضی، پدر معنوی. این مسئله در مورد واژه «مولی» نیز صادق است، هرچند مورد توجه قرار نگرفته است. به عنوان مثال، در برخی از متون لغوی، «حلیف» را از جمله معنای واژه «مولی» دانسته و به ابیاتی از نابغه جعدی (ابن سلام، 142/3) و حصین بن حمام المری (دیوان حماسه، 146/1) استشهاد شده است که دقت در آنها به خوبی نشان می‌دهد که «مولی» به معنای «حلیف» نبوده، بلکه منظور از ترکیب اضافی «مولی

الیمین»، «حلیف» است؛ همچنان که مراد از ترکیب اضافی «مولى الدار»، «مولى النسب»، «مولى المنعم» و «مولى فى الدين»، همسایه، پسر عمو، آزاد کننده برده و ولی است (بخاری، 178/5؛ بکری، 742/2؛ عسقلانی، 186/8؛ زبیدی، 399/10؛ باقلانی، 455/1؛ ابن اثیر، 228/5).

- کاربرد با قرائن خارجی: در هر زبانی واژه‌هایی وجود دارند که با ملاحظه برخی قرائن می‌توانند به معنایی به کار روند که برای آن وضع نشده‌اند. روشن است که بدون ملاحظه آن قرائن، آن معانی نیز به ذهن نمی‌آیند (عدم تبادل) و می‌توان ادعا کرد که به آن معنا به کار نرفته‌اند (صحت سلب). به عنوان مثال، فرزدق در بیتی واژه «مولى» را به معنای «حلیف» به کار برده (ابن منظور، 409/15)؛ اما روشن است که پذیرش این مطلب تنها هنگامی ممکن است که با کمک گرفتن از قرائن حالی و مقامی مشخص شود مراد از عبدالله در مصرع اول آن، عبدالله بن ابی اسحاق است (جوهری، 2530/6). نظیر این مطلب را می‌توان نسبت به کاربرد واژه «مولى» به معنای «صیهر» در سروده یزید بن قیس کلایی (باقلانی، 455/1؛ بلاذری، 473/2) و به معنای «جار» در سروده مربع بن دعدعه که از همسایگان بنی کلیب بن یربوع است (مصری، 141-142/1؛ خزائی، 197-198/2) ادعا کرد.

- احتمال‌ها و استشهادهای منحصر به فرد: هرچند در متون ادبی، کلامی و تفسیری به مناسبت‌های گوناگون، برای واژه «مولى» معانی متعددی بیان شده، اما در بررسی آنها سه نکته قابل توجه است: اول، احتمالهای نادر: در میان معانی ذکر شده برای این کلمه، به معانی بر می‌خوریم که تنها یک نفر، صرف نظر از این که لغوی باشد یا مفسر یا متکلم، آن را نقل کرده است، نظیر: مکان و مقر، ظهر و خلف، عاقبت، ضامن جریره، لوی، مالک، معلم قرآن، موازی، ندیم، نزیل (آمدی، ص 378؛ طریحی، 563/4؛ خزائی، 197-198/2؛ ابن عساکر، 238/42؛ زبیدی، 399/10). دوم، احتمالهای بدون استشهاد: هرچند برای برخی از معانی به کاربردهای قرآنی یا کاربردهای ادبی واژه

«مولی» استشهد شده است، اما برای گروهی از این معانی هیچ شاهی گزارش نشده است. به عنوان مثال، زبیدی «نزیل» را به عنوان یکی از معانی نقل می‌کند، بدون آن که برای اثبات آن به شاهی تمسک جوید. سوم، استشهدهای منحصر به فرد: به جز چند مورد که شاهدهای متعددی برای یک معنا گزارش شده است، در سایر موارد تنها به یک بیت استشهد شده است. به عنوان مثال، از «صاحب» به عنوان یکی از معانی «مولی» یاد شده، اما تنها به بیتی از طرفه جذیمی (عسکری، ص 578) استشهد شده است.

– استشهد به کاربردهای رایج در قرون متأخر: روشن است که با فرض زنده بودن یک زبان، واژه‌های رایج در آن نه تنها از نظر گویش دچار تغییر می‌شوند که از نظر معنایی نیز دستخوش دگرگونی می‌شوند؛ دگرگونی‌ای که عوامل فراوانی در شکل‌گیری آن مؤثر بوده است و از جمله آنها می‌توان به عوامل سیاسی، اجتماعی، دینی اشاره کرد. واژه «مولی» در عصر پیامبر، آن هم در گویش رسمی آن زمان، یعنی قریش، دارای معنایی بوده است، اما بعدها افرادی پیدا شدند که صرف نظر از قبیله یا شهری که به آن وابسته بودند، آن واژه را با قرینه یا بدون قرینه در معنایی مشابه یا غیر مشابه با معنای رایج در دوران گذشته به کار برده‌اند؛ اما آیا این مسئله را می‌توان دلیلی بر تعدد معنای آن واژه در عصر پیامبر دانست؟

بنابر توضیحات گذشته، اصل وجود معانی متعدد برای واژه «مولی»، مطلب قابل‌پذیرشی نیست و چه خوب است به یاد داشته باشیم که کاربردهای عرفی (استعمال) یک واژه همیشه بیانگر وضع لغوی آن نیست؛ از این رو، باید میان معنای حقیقی و معنای مجازی واژه «مولی» تفاوت گذاشت و روشن است که گویشهای مختلف زبان عربی و پراکندگی جغرافیایی قبایل عرب سهم بسزایی در به وجود آمدن این معانی مجازی داشته‌اند.

دوم - تفاوت میان مصدرها: صرف نظر از تفاوت میان حقیقت و مجاز در معانی «مولی»، نکته‌ای که در کاوش‌های معناشناختی متأسفانه کمتر مورد توجه قرار گرفته‌است، تنوع معانی واژه «مولی» بر اساس نوع مصدر آن است. ابن اثیر پس از آنکه گزارشی از معانی متعدد «مولی» ارائه می‌دهد، به این نکته مهم اشاره می‌کند که این معانی متفاوت از آنجا ناشی شده است که برای «مولی» دو مصدر می‌توان فرض کرد: ولایت و ولایت؛ اگر «مولی» را از مصدر «ولایت» بدانیم، در این صورت در نسب (پیوندهای خویشاوندی) و نصرت (یاری) و معتق به کار می‌رود؛ اما اگر آن را از مصدر «ولایت» بدانیم، در آن صورت به معنای «امارت» خواهد بود (ابن اثیر، 228/5). نظیر این مطلب را ابن منظور با اندکی تفاوت از ابن سکیت و زجاج نیز نقل می‌کند (ابن منظور، 7/15).

سوم - گریز از اشتراک لفظی: پذیرش معانی متعدد برای واژه «مولی» مستلزم آن است که نسبت میان آن با معانی متعدّدش، اشتراک لفظی باشد و چون اشتراک لفظی به واسطه آنکه مستلزم وضعهای متعدد است، بر خلاف اصل است، می‌باید نسبت میان آنها را از نوع اشتراک معنوی بدانیم که لفظ برای قدر جامع میان تمام معانی وضع شده است. بنابر این، واژه «مولی» یک معنا بیشتر ندارد (ابن جبر، ص 125؛ سبحانی، 596/2).

تعیین معنای ماده

از آنجا که معنای ماده در تمام مشتقات آن جاری است، ضروری به نظر می‌رسد برای رسیدن به معنای اصلی واژه «مولی» ابتدا معنای ماده آن را بشناسیم.

1- نزدیکی (قرب): بر اساس گزارش لغت شناسان برجسته عرب، واژه «مولی» از ماده و ریشه «وَلَّى» و معنای آن قُرب و نزدیکی است (ابن منظور، 411/15) و برای تأیید آن به ابیاتی از ساعدة بن جویه الهذلی (جوهری، 2528/6) و ابوعبیده (زبیدی، 398/10) استشهد شده است.

چون معنای ماده در تمام مشتقات آن جاری است، می‌بایست مفهوم «قُرب» در واژه «مولى» نیز لحاظ شود. «نزدیک بودن» مفهومی است که به شکل‌های مختلف تحقق می‌یابد؛ از این رو، می‌توان آن را به این ترتیب طبقه بندی کرد: 1- تکوینی (رب) 2- مکانی (جار، صاحب، نزیل) 3- خویشاوندی: نسبی (ابن، ابن اخت، اخ، عم، ابن عم، عصبه، وارث)؛ سببی (صهر)؛ اعتباری (ولی، مالک، عبد، معتق، معتق و عتیق، ضامن جریره)؛ 3- اجتماعی - سیاسی (حلیف، عقید، سید غیر مالک و غیر معتق) 4- اقتصادی (شریک) 5- عاطفی (محب، حمیم، ناصر) (زبیدی، 401/10 و 399؛ ابن منظور، 408/15 و 411؛ شریف مرتضی، 272/2).

2- پیوستگی: ماده «ولى» هنگامی به کار می‌رود که نسبت میان دو چیز یا بیشتر، به گونه‌ای باشد که میان آنها چیزی غیر از خودشان قرار نداشته باشد (راغب، ص 533). روشن است که با نبود حجاب میان دو یا چند شیء، نوعی یگانگی و اتحاد میان آن‌ها به وجود می‌آید که لازمه آن، تحقق نزدیکی و قرب است؛ این نزدیکی هرچند در گام نخست، حسی (مکانی) است، اما می‌تواند شامل قرب و نزدیکی غیر حسی (معنوی) نیز باشد (همان).

3- به دنبال آمدن: ماده «ولى» به معنای دنبال آمدن است (عسکری، ص 578)؛ بر این اساس هم، نوعی قُرب و نزدیکی در ماده «ولى» لحاظ می‌شود و معلوم می‌گردد که چرا در برخی از متون لغوی واژه «مولى» را به «تابع» معنا کرده‌اند و چرا به «عصبه» عنوان «مولى» اطلاق شده است (نحاس، 309/4-308).

از بررسی سه نظریه بالا چنین به دست می‌آید که مفهوم نزدیکی (قُرب) در ماده «ولى» لحاظ می‌گردد چه معنای آن باشد یا لازمه آن.

با این فرض که واژه «مولى» نمی‌تواند معانی متعدد و یکسان داشته باشد، باید در جستجوی معنای اصلی آن باشیم. در اینکه معنای اصلی این واژه چیست، احتمالات مختلفی مطرح شده است:

1- اولویت: بر این اساس که مشهور میان متکلمان شیعی بوده و می‌توان ابن بطریق را از جمله مبتکران آن به حساب آورد، واژه «مولی» به معنای «اولی» به کار می‌رود، هر چند که این اولویت در کاربردهای مختلف خود، مصادیق گوناگون پیدا می‌کند (ابن‌بطریق، ص 112).

نقد و بررسی: گرچه «اولی بالشیء» را به عنوان اصل و حقیقت معنای «مولی» دانستن و برگرداندن سایر معانی به آن، طرفداران زیادی دارد، اما قابل مناقشه به نظر می‌رسد، زیرا اتحاد مصداقی «مولی» و «اولی» که از آن به «حمل شایع صناعی» یاد می‌کنیم دلیل بر اتحاد مفهومی این دو واژه یعنی «حمل اولی ذاتی» نخواهد بود، چرا که از نظر ساختاری، واژه «اولی» بر وزن «أَفْعَلُ» و «مولی» بر وزن «مَفْعَلُ» بوده و روشن است که این دو وزن نمی‌توانند متضمن یک معنا باشند (تهرانی، 273/7).

2- مکان نزدیکی (قرب): این نظریه که مشهور میان متکلمان سنی است و فخررازی را می‌توان مبتکر آن دانست، مبتنی بر معنای ماده و هیئت «مولی» است. بر این اساس، چون «مولی» از نظر ساختاری بر وزن «مَفْعَلُ» است و این وزن بر اسم‌مکان یا زمان دلالت دارد و از سوی دیگر، چون این واژه از ماده «وَلَّى» مشتق شده و این ماده به معنای قُرب و نزدیکی است، مولی نیز به معنای «مکان ولّی» (مکان نزدیکی) خواهد بود. با توجه به همین مطلب است که برخی از مفسران واژه «مولاکم» در آیه «مَآوَاکُمُ التَّارُهِيَّ مَوْلَاکُمُ» را با تعبیرهای مختلف به مکان نزدیکی معنا کرده‌اند (بیضاوی، 300/5).

نقد و بررسی: این احتمال هرچند از نظر ساختاری درست به نظر می‌رسد، چرا که هم معنای ماده در آن لحاظ شده و هم تأثیر هیئت بر معنا، اما دچار نوعی مغالطه است، زیرا همان گونه که پس از این به تفصیل درباره آن سخن می‌گوییم - دلالت وزن «مَفْعَلُ» بر زمان و مکان، به این معنا نیست که این وزن حکایت از هیچ معنای دیگری ندارد (طبری، 159/3).

3- متولی امور: آن گونه که قرطبی بیان می‌دارد، واژه «مولی» در زبان عربی به فردی اطلاق می‌شود که عهده دار مصالح فرد دیگری است و بر همین اساس، در سایر مواردی که فردی نوعی ملازمت و همراهی با چیزی دارد نیز به کار رفته است (قرطبی، 248/17). دقت در این معنا، دو نکته را به خوبی نشان می‌دهد: 1- مولا کسی است که عهده دار کارهای دیگران است؛ 2- مولا عهده دار انجام کارهایی است که به مصلحت فرد دیگر است.

نتیجه: به نظر ما - آن گونه که پس از این توضیح داده خواهد شد - واژه «مولی» معنایی جز «متولی امور» ندارد و سایر آنچه به عنوان معنا برای آن بیان شده، تنها کاربردهای مجازی آن است که با قرائن و شواهد لفظی و غیر لفظی مشخص می‌گردد.

بررسی‌های کلامی حدیث ولایت

در منابع کلامی دو نظر در تحلیل غدیر و مفهوم سخن پیامبر گرامی اسلام مطرح شده است.

نظر متکلمان شیعه

متکلمان شیعه از مجموع سخنان پیامبر و اتفاقات جانبی آن، چنین استفاده کرده‌اند که پیام ماجرای غدیر، اعلان عمومی خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین (ع) است. **توضیح استدلال:** محور اصلی سخن پیامبر گرامی اسلام در غدیر خم، جمله «من کنت مولا فعلى مولا» است. هرچند در متون لغوی برای واژه «مولی» معانی متعددی بیان شده است، اما با توجه به پاره‌ای ملاحظات، مراد از آن، «اولی» است. بر اساس مطالعات متن شناسی، این ملاحظات را به دو بخش می‌توان تقسیم کرد:

1- کاربرد «مولی» به معنای «اولی» در لغت: تردیدی نیست که واژه «مولی» در کاربردهای متفاوت (لغوی، عرفی، ادبی، قرآنی) به معنای «اولی» به کار رفته است (شریف مرتضی، 269/2؛ حلی، ص 369؛ امینی، 345-347/1 و 347-348).

2- کاربرد «مولی» به معنای «اولی» در حدیث: با پذیرش این مطلب که واژه «مولی» در زبان عربی به معنا و مترادف با «اولی» به کار می‌رود، باید به این مطلب توجه کرد که در جمله «من كنت مولاة فعلى مولاة»، این واژه حتماً به همین معنا به کار رفته و معنای آن، چنین خواهد بود «من كنت اولی به من نفسه فعلى اولی به»؛ زیرا: اولاً: دیگر معانی این واژه نمی‌توانند مراد باشند، چرا که مستلزم کفر، دروغ یا بی‌مفهوم بودن معنای جمله است (ابن بطریق، ص 116-117؛ شریف مرتضی، 280/2؛ جرجانی، ص 361).

ثانیاً: محوری‌ترین سخن پیامبر، جمله «ألت اولی بالمؤمنین من أنفسهم» است. این جمله که با تأیید مردم نیز مواجه شد، بیانگر اولویت بدون قید و شرط پیامبر بر مؤمنان است، اولییتی که نتیجه پذیرش آن، مولا بودن پیامبر و به دنبال آن، مولا بودن امیرالمؤمنین است (ابن بطریق، ص 115-116).

بنابراین، پیوستگی معنایی جمله «من كنت مولاة فعلى مولاة» با جملات پیش از خود (اتحاد معنا در مقدمه و ذی المقدمه)، به خوبی بر این مطلب دلالت دارد که واژه «مولی» به معنای «اولی» به کار رفته است (حلی، ص 369؛ ایجی، 602/3 و 615؛ ابن جبر، ص 127-128)؛ همچنان که امام صادق (ع) نیز بر آن تأکید می‌کنند (فاسی، ص 47-48).

متکلمان و مفسران سنی در نقد این برداشت از حادثه غدیر، سه اشکال بر آن دارند:

1- به کار نرفتن «مولی» به معنای «اولی»: مهم‌ترین ایرادی که از نظر معناشناختی بردلالت حدیث ولایت شده آن است که این حدیث، هنگامی بیانگر

جانشینی و خلافت امیرالمؤمنین است که واژه «مولى» به معنای «اولی» باشد، با این که چنین نیست؛ چرا که هیچ گاه در زبان عربی، این دو واژه به یک معنا به کار نرفته‌اند و تنها ابوزید لغوی در آیه کریمه «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» مدعی است که واژه «مولاکم» به معنای «اولاکم» است (ایجی، 3/602 و 614؛ باقلانی، 1/451). برای اثبات این ادعا به دو مطلب استناد شده است:

1- اگر واژه «مولى» مترادف با «اولی» باشد، باید بتوان هر یک را جای دیگری به کار بُرد؛ با این که در مورد این دو واژه چنین چیزی صحیح نیست؛ به عنوان مثال: «مولى زید» صحیح است، اما «اولی زید» صحیح نیست، همچنان که «اولی من زید» صحیح است، اما «مولى من زید» درست نخواهد بود (آلوسی، 6/195).

پاسخ، اولاً: ترادف و اتحاد معنایی الفاظ، در ماده (جوهر) الفاظ است و نه در ساختارهای متفاوت ناشی از ترکیب آنها با سایر حروف یا کلمات؛ ثانیاً: اگر ملاک ترادف الفاظ، کاربرد یکسان آنها به جای یکدیگر باشد، نباید واژه «مولى» را مترادف با سایر معانی آن، همچون «ناصر» دانست، زیرا که نمی‌توان «ناصر» و «مولى» را در همه موارد، به جای یکدیگر به کار برد (امینی، 1/352-351)؛ افزون بر این که استعمال «من کان اولی بالشیء» بجای «مولاه» و بالعکس صحیح خواهد بود (شریف مرتضی، 2/268-269).

2- واژه «مولى» از نظر ساختار لغوی، اسم است بر وزن «مَفْعَلٌ»، اما واژه «اولی» اسم است بر وزن «أَفْعَلٌ» و روشن است که وزن «مَفْعَلٌ» بر زمان و مکان دلالت دارد، حال آن که وزن «أَفْعَلٌ» بیانگر تفضیل است؛ پس هیچ گاه نمی‌توانند از نظر معنایی، مترادف هم باشند (ابن حجر، 1/108).

پاسخ، اولاً: وزن «مَفْعَلٌ» تنها بر زمان و مکان دلالت ندارد، بلکه به معنای «فاعل»، «مفعول» و «فعلیل» نیز به کار می‌رود (لکنه‌وی، 8/129)؛ ثانیاً: هر چند «اولی» صفت «مولى» نیست، ولی «مولى» می‌تواند اسمی برای آن معنا باشد (امینی، 1/358)؛

ثالثاً: وضع لغوی وزن «مفعَل» برای حَدَث (مکان یا زمان) دلیلی بر عدم دلالت آن بر سایر معانی نیست (عاملی، 1/308) و به همین جهت شاعران برجسته در آثار خود «مولی» را به معنای «اولی» و سایر معانی به کار برده‌اند.

2- محدود بودن دامنه اولویت: اگر بپذیریم معنای جمله «من کنت مولاہ فعلی» مولاہ اولویت امیرالمؤمنین باشد، این اولویت در تمام جهات نبوده، دلالت بر خلافت امیرالمؤمنین ندارد؛ زیرا می‌بایست امیرالمؤمنین اولین کسی می‌بود که با استناد به آن، در صدد به‌دست آوردن حکومت بر می‌آمد و حال آنکه چنین نکرد (ابن حجر، 1/111-112؛ بیهقی، ص 355)..

پاسخ: مخالفت بزرگان صحابه همچون سلمان، ابوذر، مقداد، ... با انتخاب ابوبکر و ماجرای تأسف برانگیز به آتش کشیدن خانه امیرالمؤمنین (احراق دار فاطمه) بهترین گواه بر عدم رضایت امیرالمؤمنین با روند انتخاب خلیفه است (رک: سلیم بن قیس، 163-146؛ طبرسی، 1/114-107). افزون بر این، علمای اهل سنت با تکیه بر استدلالی حلی نیز معتقدند که به سه دلیل دائرة اولویت محدود بوده و ناظر به خلافت نیست:

اول: اگر این اولویت فراگیر می‌بود، بر پیامبر لازم بود که در سخن خود قید «من بعدی» را می‌افزود، زیرا ممکن نیست در یک زمان، دو نفر - پیامبر و امیرالمؤمنین - بر مردم ولایت و اولویت مطلق داشته باشند (ابن تیمیه، *منهاج السنة النبویة*، 7/324-325؛ باقلانی، 1/453).

دوم: درستی استفسار و تقسیم نیز دلیل بر مطلق نبودن اولویت است (ایجی، 3/602)، چرا که می‌توان اولویت را به انواع مختلف تقسیم کرد، سپس پرسید که کدام نوع از اولویت مراد است (ابهری، ص 194).

سوم: جمله «من کنت مولاہ فعلی» مولاہ در ادامه جمله «ألسنت أولى بالمؤمنین من أنفسهم» آمده و این جمله ناظر به آیه ششم از سورة احزاب است که در مقام بیان

نفی نَسَب فرزند خوانده و تقدم خویشاوندان نَسَبی بر سایر افراد می‌باشد (آلوسی، 196/6). به همین جهت منظور از اولویت در سخن پیامبر، اولویت در پیروی یا اولویت در محبت و یا اولویت در احترام و بزرگداشت است (ابن حجر، 110/1؛ آلوسی، 195/6-196)، نظیر آنچه از عمر نقل شده است (مناوی، 282/6؛ حسکانی، 349/1؛ ابن عساکر، 235/42).

پاسخ: در اینکه می‌توان اولویت را محدود به نوعی خاص دانست، تردیدی وجود ندارد، اما واضح است که محدود و مقید بودن، نیازمند به قرینه لفظی یا غیر لفظی است. در حدیث غدیر هیچ قرینه لفظی بر محدودیت اولویت وجود نداشته، بلکه عدم ذکر قرینه، حاکی از اطلاق اولویت است. قرینه غیر لفظی نیز بر تقیید اولویت وجود ندارد، زیرا تطابق میان جمله شرط (من كنت مولاة) با جمله جزای (فعلي مولاة) حکایت از برابری دامنه اولویت در هر دو جمله دارد و تردیدی نیست که اولویت پیامبر به خصوص با ملاحظه جمله «ألسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم» اولیتی مطلق و غیر مقید به نوعی خاص است، طبیعی است که اولویت امیرالمؤمنین نیز بر مردم، اولیتی تام و مطلق خواهد بود (شریف مرتضی، 278/2-277؛ ابهری، ص 195-194). توجه به این نکته نیز ضروری است که اولویت مطلق امیرالمؤمنین بر سایر افراد با وجود پیامبر نیز قابل جمع است، زیرا اولویت امیرالمؤمنین در طول اولویت پیامبر قرارداد و نه در عرض آن؛ پس اولویت امیرالمؤمنین بر همه مردان و زنان مؤمن، مستلزم اولویت ایشان بر پیامبر گرامی اسلام نخواهد بود، همچنان که مستلزم اولویت هم زمان دو نفر بر مردم نیز نخواهد بود (کراجکی، ص 233). همچنین سکوت حاضران و عدم پرسش آنها از دامنه اولویت، خود نشان دهنده این واقعیت است که برای ایشان حدود این اولویت مشخص بوده است و به همین جهت، نه تنها صحت استفسار و تقسیم - آن گونه که ایجی ادعا می‌کند - دلیل بر معین نبودن دامنه اولویت نیست، بلکه

عدم استفسار حاضران از مقصود پیامبر، حکایت از مشخص بودن دامنه این اولویت نزد ایشان دارد.

3- عدم دلالت بر پیوستگی خلافت: بر فرض که واژه «مولی» در حدیث ولایت به معنای «اولی» به کار رفته باشد و بر فرض که متعلق اولویت، امامت باشد، یعنی «علیّ» اولی بالامامة، باز نمی‌توان از جمله «من کنت مولاہ فعلیّ مولاہ» استفاده کرد که امیرالمؤمنین اولین خلیفه و جانشین پیامبر است، زیرا مفاد حدیث این خواهد بود که امیرالمؤمنین خلیفه پس از من است، اما از زمان آن سخنی به میان نیآورده است؛ در نتیجه، معنای حدیث این خواهد شد که امیرالمؤمنین خلیفه پس از من است، هر گاه مردم با وی بیعت کنند و روشن است که این مطلب منافاتی با خلافت ابوبکر، عمر و عثمان پیش از امیرالمؤمنین ندارد، چرا که اجماع و اتفاق اصحاب از یک سو و پاره‌ای از روایات دلالت بر خلافت ابوبکر دارد (ابن حجر، 110/1). تنها یک نکته باقی می‌ماند که اگر فرض کنیم امیرالمؤمنین افضل از سایر افراد باشد، این برتری علمی یا معنوی باعث نمی‌شود که خلافت سه خلیفه پیش از او باطل باشد، زیرا اهل سنت بر این مطلب اتفاق نظر دارند که امامت غیر برتر (مفضول) با وجود فرد برتر (افضل) صحیح است (همان، 111/1-110).

پاسخ: جمله «من کنت مولاہ فعلیّ مولاہ» مشتمل بر لفظ «مَنْ» است و این لفظ - به وضع لغوی - دلالت بر عموم دارد؛ بنابر این، حکایت از این مطلب دارد که هر کس رسول خدا مولای اوست، علی بن ابی‌طالب نیز مولای اوست (شافعی، ص 16-17) و روشن است که اولویت بالقوه با این عمومیت قابل جمع نخواهد بود، زیرا لازمه آن این می‌شود که امیرالمؤمنین مولای سه خلیفه اول و همچنین مسلمانانی که در زمان آن‌ها از دنیا رفته‌اند نباشد و این خلاف سخن پیامبر است که بدون استثنا امیرالمؤمنین را مولای تمامی کسانی می‌داند که خود مولای آنها است.

نظر متکلمان سنی

انکار ناپذیری حادثه غدیر از یک سو و تعارض میان آن با ماجرای سقیفه، باعث شد که متفکران سنی برای حدیث غدیر سه معنا مطرح کنند:

لزوم دوستی امیرالمؤمنین

بر این اساس، دو احتمال در معنای حدیث مطرح می‌شود: هر کس من او را دوست دارم، علی نیز او را دوست دارد (من كنت أتولاه فعلى يتولاه)، هر کس من را دوست دارد، علی را نیز دوست دارد (من كان يتولاني، يتولاه) (نحاس، 410/6) که البته احتمال دوم بیشتر مورد توجه علمای سنی قرار گرفته (من أحببني و تولاني فليحبه و ليتوله) (ابن منظور، 407/5) زیرا از یک سو به جز محبت، در به‌کارگیری سایر معانی اختلاف نظر وجود دارد (ابن حجر، 107/1) و از سوی دیگر، اگرهدف پیامبر چیزی جز این می‌بود، بایستی آن را با استفاده از الفاظ صریح، به روشنی بیان می‌کرد (آلوسی، 195/6) و سرانجام، شواهد متنی همچون موضوعات مطرح شده در آغاز حدیث (رسیدن زمان مرگ پیامبر، دعوت به توحید، واقعیت داشتن بهشت و جهنم...)، دعای پیامبر و استفاده از فعل «وال» در مقابل فعل «عاد» (همان) و توجه به خاندان پیامبر (طبرانی، 180/3، شماره 3052)، چنین بر می‌آید که منظور پیامبرگرامی اسلام، نوعی پاسخ عملی به بدخواهان و منتقدان امیرالمؤمنین بوده، یادآور می‌شود که مسلمانان، همچنان که خدا و پیامبر او را دوست دارند، می‌باید خاندان پیامبر و به خصوص امیرالمؤمنین را نیز دوست داشته باشند (ابن حجر، 108/1).

انگیزه طرح مسئله محبت: اندیشمندان سنی در تلاش برای یافتن انگیزه پیامبر از طرح لزوم دوستی امیرالمؤمنین، به سه مطلب اشاره کرده‌اند: ویژگیهای شخصیتی (اخلاقی- رفتاری) امیرالمؤمنین که او را از سایر صحابه برجسته‌تر می‌ساخت (مناوی، 282/6، شماره 9000)؛ نوعی پاسخ عملی به اعتراض و شکایت برخی از سپاهیان در نحوه تقسیم غنائم در دعوت اهالی یمن به اسلام توسط امیرالمؤمنین و

حمایت از چگونگی رفتار آن حضرت (ابن حجر، 109/1)؛ حمایت از رفتار امیرالمؤمنین در دو نبرد صفین و نهروان به واسطه آگاهی پیامبر از رخدادهای آینده جهان اسلام و دعوت مردم به مهرورزی با امیرالمؤمنین (ابن تیمیه، *منهاج السنة النبویه*، 324/7؛ باقلانی، 456/1).

نقد و بررسی: این برداشت از جهات گوناگون قابل نقد و بررسی است:

1- ناهماهنگی با ساختار جمله: اگر بخواهیم یکی از معانی واژه «مولی» را جایگزین آن کنیم، می‌باید این جایگزینی با حفظ ساختار جمله «من کنت مولاه فعلی» مولاه باشد؛ یعنی ضمن استفاده از کلمات «من»، «کنت» و «فعلی»، واژه جایگزین «مولی» را همچون جمله اصلی، با اضافه به ضمیر «ها» به کار ببریم. بنابر این، با پذیرش این مطلب که یکی از معانی واژه «مولی»، «مُحِب» است، در صورت جایگزینی، جمله پیشین به این گونه تغییر شکل می‌یابد: «من کنت مُحِبِه، فعلی مُحِبِه».

روشن است که چنین معنایی برای حدیث غدیر، با آن چه متکلمان سنی در صدد اثبات آن هستند، فاصله زیادی دارد. چرا که از نظر آنان، پیامبر می‌خواهد مردم را متوجه این نکته سازد که نباید به حرفهای بدخواهان گوش دهند، بلکه باید همان گونه که پیامبر را دوست دارند، امیرالمؤمنین را نیز دوست داشته باشند؛ بنابراین، همان گونه که خود تصریح می‌کنند، معادل جمله پیامبر این است که بگوییم: «من کنت محبوبه، فعلی محبوبه» (باقلانی، 456/1) و حال آنکه در هیچ یک از متون لغوی، تفسیری و ادبی، واژه «مولی» به معنای «محبوب» به کار نرفته و کسی هم احتمال آن را مطرح نکرده است.

2- ناپیوستگی غدیر با ماجرای یمن: صرف نظر از چند پرسش مهم درباره ماجرای یمن، همچون: دفعات اعزام لشکر (شرف الدین، ص 204)، زمان اعزام لشکر (ابن سعد، 170/2-169)، چگونگی ماجرا و تعداد اعتراض کنندگان (نسائی، *السنن*، 132/5) نقل کننده اصلی ماجرا، شخصی به نام بریده است که یا خود از جمله

معترضان بوده یا انتقال دهندهٔ اعتراض دیگران همچون خالد بن ولید به پیامبر است. بریده در تمام روایاتی که به سندهای مختلف از او نقل شده جمله‌ای را با اندک اختلاف از پیامبر نقل می‌کند. بنا بر نقل بریده، پیامبر ضمن رد اعتراض برخی از افراد، خطاب به او یکی از این جملات را فرموده است: «أَلَسْتُ أَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قُلْتُ: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىَّ مَوْلَاهُ» (ابن حنبل، *فُصَائِلُ*، ص 14؛ متقی، 134/13)، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىَّ (فَإِنَّ عَلِيًّا) مَوْلَاهُ» (صنعانی، 225/11)، «لَا تَقْعُ فِي عَلِيٍّ فَإِنَّهُ مَتَّى وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» (هیثمی، 128/9-127؛ ابن عساکر، 190/42)، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىَّ وَلِيَّهُ» (ابن کثیر، *الْبَدِیَّةُ*، 380/7).

این روایات صرف نظر از مباحث مربوط به سند آنها، با اندکی تفاوت، بیانگر مضمون حدیث غدیر بوده، ارتباطی با مسئلهٔ دوستی امیرالمؤمنین ندارد، زیرا بریده هنگامی که در صدد بیان ماجرای یمن است، بدون استفاده از واژه «مولی»، سخن پیامبر را چنین نقل می‌کند: « قَالَ: وَ كُنْتُ ابْغَضَ عَلِيًّا، فَقَالَ: يَا بَرِيدَةُ، اتَّبِعْ عَلِيًّا؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: لَا تَبْغِضْهُ وَاحِدَهُ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمْسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ » (ابن حنبل، *مُسْنَدُ*، 359/5)، « قَالَ: ابْغِضْتُ عَلِيًّا بَغْضًا لَمْ ابْغِضْ أَحَدًا، قَالَ: وَ احْبَبْتُ رَجُلًا مِنْ قَرِيشٍ لَمْ احْبِبْهُ إِلَّا عَلِيٌّ بَغْضَهُ عَلِيًّا، قَالَ: ... قَالَ: اتَّبِعْ عَلِيًّا؟ قَالَ: قُلْتُ نَعَمْ، قَالَ: فَلَا تَبْغِضْهُ وَ إِنْ كُنْتُ تَحِبُّهُ فَازِدْ لَهُ حُبًّا » (ابن کثیر، *الْبَدِیَّةُ*، 380/7). این تفاوت در پاسخ به خوبی گویای این مطلب است که پیامبر آنجا که می‌خواهد لزوم محبت امیرالمؤمنین را یادآور شود از کلماتی استفاده می‌کند که آنها را هنگام بیان جایگاه اجتماعی امیرالمؤمنین به کار نمی‌برد.

دقت در تفاوت میان دو جهت فردی و اجتماعی به خوبی روشن می‌سازد که برای طرح مسئلهٔ نخست، تنها تذکر فردی کافی است و نیازی هم به بیان عمومی آن نیست، چون اعتراض چند نفر از یک سپاه چند صد نفری، آن هم از افرادی همچون خالد بن ولید، مسئلهٔ همهٔ مردم نیست و به همین جهت، هیچ مورخ یا محدث سنی نقل نکرده که پیامبر مسئلهٔ محبت امیرالمؤمنین را در یک نشست عمومی مطرح کرده است؛

اما مسئله دوم به لحاظ ماهیت سیاسی و اجتماعی‌ای که دارد، می‌تواند در یک جمع چند هزار نفری مطرح شود، چه مدعی شویم پیامبر به فاصله چند روز جمله «من کنت مولاة فعلی مولاة» را دوبار فرموده باشد، یک بار برای بُریده و یک بار در جمع مسلمانان پس از بازگشت از حج و چه یک بار فرموده باشد و نقل بُریده تنها گزارشی کوتاه از آن ماجرا باشد.

3- ناپیوستگی غدیر با ماجرای خوارج: به نظر می‌رسد طرح این احتمال که پیامبر به واسطه اطلاع از جریان حکمیت در جنگ صفین و شکل‌گیری خوارج و تبدیل آن به گروه نواصب، تلاش داشته است با اقدامی پیشگیرانه، موضوع محبت و دوستی امیرالمؤمنین را مطرح کند، چندان جدی نباشد و به همین جهت در میان متفکران سنی نیز طرفدار فراوانی پیدا نکرده است.

4- پیوستگی ولایت با محبت خاندان: طرح بحث خاندان پیامبر (اهل البیت) نه تنها ماجرای غدیر را از مسیر ولایت و خلافت خارج نمی‌سازد، بلکه بر درستی آن تأکید می‌ورزد، زیرا عبارت این حدیث به خوبی بر این مطلب دلالت دارد که قرآن و خاندان پیامبر دو رکن اسلام هستند که همیشه همراه یکدیگرند و جدا ناپذیری آنها از یکدیگر تا قیامت بیانگر این واقعیت است که زمین هیچ‌گاه از امام که همتای قرآن است خالی نخواهد شد (شرف الدین، ص 205).

5- پیوستگی معنایی ولایت با موالات: به نظر نمی‌رسد دعای «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» نیز نشانی بر عدم دلالت حدیث غدیر بر ولایت و خلافت امیرالمؤمنین باشد؛ زیرا کلمه «وال» فعل امر از مصدر «موالات» است و در متون لغوی برای «موالات» این معانی ذکر شده است: 1- اتخاذ المولی؛ 2- من والی القوم؛ 3- ضد المعاداة؛ 4- ان يتشاجرائتان فیدخل ثالث بینهما للصلح و یکون له فی احدهما هوی، فیوالیه او یحاییه؛ 5- والی فلان فلاناً، إذا احبه؛ 6- عزلها عن بعض

و میزها (فراهیدی، 365/8؛ ابن اثیر، 228/5؛ جوهری، 2530/6؛ ابن منظور، 411/15 و 408؛ زبیدی، 401/10 و 399).

دقت در این معانی این نکته را روشن می‌سازد که «موالات» در اصل به معنای «پی در پی آمدن اشیاء یا افعال» است (ابن منظور، 12/15) و به همین جهت به جداسازی کودک از مادر در حیوانات (عزلها عن بعض و میزها) موالات می‌گویند، چرا که کودک با ناله فراوان به دنبال مادرش می‌گردد (همان، 106/8). همچنان که به دوست داشتن نیز «موالات» می‌گویند، چرا که انسان در پی کسی است که او را دوست دارد و روشن است که هرگاه انسان کسی را سرپرست، ولی و زمامدار خود قرار داد، با اطاعت و فرمان‌برداری از او، نسبت به وی موالات دارد (تعریف به لازم، ملزوم، غایت و سبب). جالب است که واژه «معادات» در زبان عربی نیز به «موالات» و «متابعت» معنا شده است، چرا که لازمه دشمنی، تعقیب و در پی دشمن رفتن است (همان، 40/15؛ زبیدی، 238/10). نتیجه آن که به هر دوستی و دشمنی‌ای در زبان عربی موالات و معادات گفته نمی‌شود و به همین جهت در حدیث غدیر بحث موالات، معادات، محبت و بغض به طور مستقل ذکر شده است (رازی، ص 363). از سوی دیگر، اگر «مولی برگزیدن» نیز از جمله معانی موالات است، در این صورت، معنای جمله «اللهم وال من والاه» این خواهد بود: «بار خدایا، ولی بدار هر که او را ولی می‌دارد»، «مولی باش برای هر که او را مولی می‌دارد» و روشن است که خدای تعالی تنها مولی و ولی مؤمنان است (محمد، 11/47؛ بقره، 257/2).

بنابراین، مراد از موالات در دعای پیامبر نیز ولایت است نه محبت، چرا که افزون بر قابلیت معنایی واژه «موالات»، استفاده از واژه «مَنْ» که متضمن عمومیت است، حاکی از نوعی فراخوان همگانی در موالات و مساعدت امیرالمؤمنین است که سطح مطلب را از دوستی ارتقاء می‌دهد و سازگار با ولایت خواهد بود که چون محدود به هیچ حد و مقید به هیچ قیدی نیست، می‌تواند بیانگر عصمت آن حضرت نیز باشد.

(تهرانی، 278/7). روشنی دلالت مجموع دعا‌های پیامبر در پایان ماجرای غدیر بر تأیید ولایت و خلافت امیرالمؤمنین به حدی است که برخی از عالمان سنی را وادار کرده است نه تنها وجود آن را انکار کنند بلکه نادرست نیز بدانند. به عنوان مثال، ابن تیمیه معتقد است عبارت «اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله» نادرست است، زیرا عده‌ای در ماجرای صفین امیرالمؤمنین را همراهی کرده و در کنار او جنگیدند و حال آنکه پیروز نشدند و عده‌ای هم - مانند سعد بن ابی وقاص - در کنار او جنگیدند اما خوار و خاذل نشدند و در مقابل، خداوند یاران معاویه و بنی امیه را بر آن حضرت پیروز گردانید. او همچنین معتقد است جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» مخالف مبانی اسلام است، چرا که مؤمنین برادر یکدیگرند هرچند با هم می‌جنگند (ابن تیمیه، کتب و رسائل، 418/4).

به نظر نمی‌رسد چنین سخنانی نیاز به پاسخ داشته باشد، اما همین قدر کافی است که به یاد داشته باشیم کسانی چنین مطالبی را مدعی می‌شوند که معتقدند مفاد حدیث غدیر، لزوم محبت و یاری امیرالمؤمنین است.

لزوم یاری امیرالمؤمنین

با پذیرش این مطلب که یکی از معانی واژه «مولی» در زبان عربی، «ناصر» است، برخی از متکلمان سنی مدعی شده‌اند که «مولی» در حدیث غدیر نیز به همین معنا به کار رفته است که در این صورت به دو شکل می‌توان سخن پیامبر را معنا کرد: هر کس من را یاری می‌کند، علی را یاری می‌کند؛ هر کس من او را یاری می‌کنم، علی هم او را یاری می‌کند. احتمال نخست گرچه به خودی خود متضمن معنای درستی است، ولی چون با ساختار جمله «من كنت مولاة فعلى مولاة» تناسب ندارد، در متون کلامی اهل سنت نیز مورد توجه قرار نگرفته است؛ اما باقلانی معنای دوم را چنین توضیح می‌دهد: همان‌گونه که پیامبر به ظاهر و باطن، در نهان و آشکار، یاور و حامی دیگران است، امیرالمؤمنین نیز به همین شکل، یاور و حامی آنها و از نفاق مبرا است (باقلانی، 456/1).

برای اثبات این برداشت از حدیث ولایت، باید به این نکته توجه کرد که از معانی واژه «مولی» تنها «ناصر» در آن جمله مفهوم دارد (آمدی، ص 378) و این معنا با سایر جملات پیامبر به خصوص دعا‌های حضرت هماهنگی بیشتری دارد (ایبجی، 602/3 و 615-617) و البته در زمان حیات پیامبر نیز صادق است (ابوسعید، ص 182).

نقد و بررسی: اگر در مطالب گذشته دقت شود، به خوبی مشخص می‌شود که متکلمان سنی پیش از این برای اثبات برداشت نخست نیز به آنها استناد کرده‌اند. از آنجا که «محب» و «ناصر» دو عنوان مستقل هستند که در زبان عربی به یک معنا به کار نمی‌روند و واژه «مولی» نیز نمی‌تواند در یک کاربرد (استعمال واحد) دارای دو معنا باشد، دو پرسش به طور جدی قابل طرح است: 1- منظور پیامبر از حدیث غدیر، برقراری ارتباط میان محبت به خود و محبت به امیرالمؤمنین است یا برقراری ارتباط میان یاری خود و یاری امیرالمؤمنین؟ 2- چگونه می‌شود برای اثبات دو معنای متفاوت، هر چند نزدیک به هم، به دلایل مشابه استناد کرد؟ افزون بر این، نمی‌توان بین این معنا و اولویت پیامبر نسبت به مسلمانان، همچنین دعای پیامبر به موالات ارتباطی پیدا کرد؛ هر چند برخی با قاطعیت مدعی درستی این برداشت از حدیث غدیر هستند (آمدی، ص 378).

آزاد کنندگی برده (مُعْتِق)

عجیب‌ترین برداشت از ماجرای غدیر خم و بی معناترین تفسیر از جمله «من كنت مولاة فعلى مولاة»، آن است که واژه «مولی» به معنای «مُعْتِق» یعنی آزاد کننده برده است. بر این اساس، معنای جمله این خواهد بود: هرکس من آزاد کننده اویم، علی آزاد کننده اوست (ماحوزی، ص 164).

دلیل این برداشت، مطلبی است که ابن اثیر با عنوان «قیل» از آن یاد کرده که اسامة بن زید به امیرالمؤمنین گفت: «لست مولای، انما مولای رسول الله»، پیامبر با شنیدن

این سخن فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة» (ابن اثیر، 228/5) و نحاس آن را به زید بن حارثه نسبت داده است (کراجکی، ص 232).

نقد و بررسی: اگر این ماجرا منسوب به زید بن حارثه باشد، زید از جمله فرماندهان اسلام است که در جنگ موته و در سرزمین شام دو سال و اندی پیش از غدیر خم در کنار جعفر بن ابی طالب به شهادت رسید و اگر هم مربوط به اسامه باشد، هرچند وی سالها پس از پیامبر نیز زنده بوده است، منطقی به نظر نمی رسد که پیامبر برای رفع یک اختلاف کوچک میان دو نفر، چنین رخداد بزرگی را پی ریزی کند (اسکافی، ص 211).

بررسی نسبت «مولى» و «اولى»

بررسی وجود یا عدم وجود رابطه میان دو موضوع کلامی و لغوی، یعنی دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیرالمؤمنین و دلالت واژه «مولى» بر اولویت که محور اصلی تعارض اندیشمندان شیعه و سنی است از آن جهت اهمیت می یابد که می تواند با نقد دو دیدگاه رایج میان آنها، زمینه طرح نظریه جدیدی را فراهم سازد که بدون در نظر گرفتن چنین پیوندی، دلالت حدیث غدیر را بر خلافت و ولایت امیرالمؤمنین به اثبات رساند.

تردیدى نیست که واژه «مولى» به معنای «اولى»، «اولى بالتصرف» و «اولى بالشیء» در متون عربی، اعم از اشعار شاعران و قرآن و حدیث، به کار رفته است (عکبری، 256/2؛ بیضاوی، 300/5؛ قرطبی، 248/17؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 311/4؛ طبری، 228/27؛ ابی السعود، 208/8؛ واحدی، 1068/2؛ شوکانی، 171/5؛ ابن جوزی، 167/8؛ محلی، 721/1؛ نسفی، 217/4 و 259؛ بغوی، 299/2؛ مصری، 138/1)؛ بنابراین، ادعای به کار نرفتن این واژه در متون عربی به معنای «اولى»، به گواهی گزارشهای خود اهل سنت، به هیچ وجه قابل پذیرش نخواهد بود.

اما چرا متفکران سنی علی رغم وجود شواهد فراوان بر به کار رفتن واژه «مولی» به معنای «اولی» در متون عربی، با اصرار فراوان تلاش داشته‌اند این واقعیت را در حدیث غدیر انکار کنند؟ آیا بود و نبود استنادات لغوی - ادبی دلیل این انکار بوده یا پاره‌ای ملاحظات غیر ادبی، سبب چنین اتفاقی بوده است؟ به نظر می‌رسد انکار وجود «اولی» از جمله معانی «مولی»، هیچ دلیل لغوی نداشته و تعارض میان پذیرش آن با کارهای انجام شده در راستای تثبیت خلافت ابوبکر، دلیل این کار بوده است (آمدی، ص 378-379). چنین روشی برای بررسی معنای سخن پیامبر در نوع خود بی‌نظیر است، زیرا بر این اساس، مهم نیست که گوینده در پی بیان چه مطلبی بوده است، همچنان که اهمیت ندارد شنوندگان از آن سخن چه فهمیده و نسبت به آن چه واکنشی از خود نشان داده‌اند؛ بلکه مهم آن است که رفتار گروهی با فاصله چند ماه از سخن پیامبر درست جلوه داده شود و به همین منظور می‌توان رفتار متأخر افراد را قرینه برای سخن متقدم پیامبر دانست.

همچنین، نمی‌توان واژه «مولی» را در جمله «من کنت مولاة فعلی مولاة» به معنای «اولی» دانست، چرا که پیامبر پیش از آن، با طرح این پرسش که «ألست أولى بالمؤمنین من أنفسهم» ابتدا اولویت خود را که قرآن نیز بر آن تاکید داشته است (احزاب، 6/33) در قالب استفهام تقریری بیان می‌کند، سپس با استفاده از حرف «فا» که حکایت از تفریع دارد، می‌فرماید: «فمن کنت مولاة، فهذا علی مولاة»؛ پس جمله اخیر می‌باید نتیجه جمله پیشین باشد، یعنی بیان مولویت حاصل پذیرش اولویت است، نه خود اولویت (ابن حنبل، مسند، 2/335-334).

اما این که پیامبر این دو جمله را متفرع بر هم بیان می‌کند از آن جهت است که بر حق خود در تعیین خلیفه تاکید می‌ورزد؛ چرا که انسانها به حکم آزادی ذاتی که دارند، مجبور نیستند از کسی فرمانبرداری داشته باشند و نظر و تصمیم او را بر نظر و تصمیم خود ترجیح دهند و اصل عقلایی و البته شرعی «عدم ولایت» نیز ناظر به همین

مطلب است. با ملاحظه همین جهت است که پیامبر گرامی اصرار دارند تا به همگان بفهمانند آن چه می‌گویند، نتایجی مصلحت اندیشی‌های شخصی ایشان نیست تا تردیدپذیر باشد، بلکه نتیجه وحی الهی است (نجم، 3-5/53) که می‌باید بی چون و چرا پذیرفته شود (احزاب، 36/33)، نکته‌ای که مخالفان پیامبر نیز مورد توجه قرار دارند و به همین جهت اصرار داشتند تا نشان دهند این انتخاب، حاصل مصلحت اندیشی خود پیامبر است.

بهترین شاهد بر این مدعا، سخن حارث بن نعمان فهری پس از اطلاع از ماجرای غدیر و پاسخ پیامبر است، «اللهم إن كان ما يقول محمد حقاً فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم» (ثعلبی، 35/10؛ مناوی، 282/6).

بنابراین، اولویت قطعی پیامبر بر تمام شئون زندگی مردم، خودبه‌خود این حق را برای او ایجاد می‌کند که کسی را به عنوان جانشین خود تعیین کند و به همین جهت، پیامبر ابتدا با اقرار گرفتن از مسلمانان، حق خود را برای تعیین خلیفه به آنان گوشزد می‌کند، سپس مبتنی بر آن، بیان می‌دارد که امیرالمؤمنین جانشین ایشان بوده و طبیعتاً مردم به همان اندازه که موظف هستند از پیامبر به عنوان سرپرست و زمامدار خود، فرمانبرداری کرده و از او حرف شنوی داشته باشند، موظف خواهند بود از جانشین ایشان نیز که به فرمان الهی به این مقام برگزیده شده است، اطاعت و فرمانبرداری داشته باشند.

از آنچه گذشت به خوبی به دست می‌آید که این ادعای آلوسی که اگر «اولی» در صدر خبر به معنای «اولی بالتصرف» باشد، برای توجه مخاطبان است به اینکه به سخنان پیامبر با دقت گوش فرا دهند و «ألست أولى بالمؤمنین من أنفسهم» از نظر معنایی مترادف است با جمله: «ألست رسول الله» (آلوسی، 196/6)، ادعایی بی معنا است، چرا که برای ساکت کردن مردم نیازی به طرح مسئله اولویت بر مردم نیست، همچنان که اگر از نظر معنایی آن را با جمله «ألست رسول الله» برابر بدانیم به روشنی بر این مطلب

دلالت دارد که اگر من رسول خدا هستم و نه یک انسان معمولی، طبیعتاً حق دارم برای مردم تصمیم‌گیری کنم و مردم نیز اگر به رسالت من باور دارند، می‌باید نسبت به آن حالت پذیرش داشته باشند.

اثبات خلافت بدون استفاده از مفهوم اولویت: هرچند متکلمان شیعه در برابر اصرار اهل سنت، بر این نکته تأکید می‌ورزند که اثبات خلافت امیرالمؤمنین از حدیث غدیر تنها مبتنی بر آن است که واژه «مولى» به معنای «ولى» باشد؛ اما به نظر می‌رسد بتوان این حقیقت مسلم تاریخی را بدون در نظر گرفتن این مطلب نیز اثبات کرد، زیرا واژه «مولى» به گواهی اظهار نظر لغت‌شناسان برجسته عرب و مفسران بزرگ قرآن کریم، به معنای سرپرست و زمامدار است که از آن با عبارتهای گوناگون یاد شده است. خلیل، ابن سلام، سجستانی و انباری واژه «مولى» را به «ولى» معنا کرده‌اند (ابن‌سلام، 141-142/3؛ فراهیدی، 365/8؛ شریف مرتضی، 272/2) و یونس «ولى» را معادل «مولى فى الدين» می‌داند (ابن منظور، 408/15) و فرّاء نیز به عنوان یک قانون کلی مدعی است دو واژه «ولى» و «مولى» در کلام عرب به یک معنا به‌کار می‌روند (ابن جبر، ص 125). از همین رو، ابن مسعود در قرائت خود، واژه «ولیکم» را در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده، 55/5) به صورت «إِنَّمَا مولاکم الله» قرائت کرده است (ثعالبی، 471/1)؛ همچنان که نسفی واژه «ولینا» در آیه «وَلِئِنَّا فَاعْفُرْ لَنَا وَارْحَمْنَا» (اعراف، 155/7) را به «مولانا» معنا کرده است (نسفی، 40/2) و ابو نصر نیز معتقد است که با ملاحظه برابری «مولى» و «ولى» در معنا، حدیث نبوی «ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل» را با عبارت «بغیر اذن ولیها» نیز نقل کرده‌اند (ابن منظور، 408/15).

اما برای اینکه مشخص شود که مراد از «ولى» چیست تا باز همان تردیدها دوباره تکرار نشود، ابن اعرابی «ولى» را به شکل دقیق‌تر چنین معنا می‌کند: «الذى یلی علیک امرک» (زبیدی، 399/10)، همچنان که مبرّد نیز در معنای آن می‌نویسد: «الحقیق

بخلقه المتولی لامورهم» (شریف مرتضی، 272/2) بیضاوی هم «ولی» را در آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» چنین معنا می‌کند: «یتولی امرهم» (بیضاوی، 417/2 و 196/3). با ملاحظه همین جهت است که ابن سلام به عنوان یک قانون بیان می‌دارد: «ولی هرانسانی، مولای او است» (ابن سلام، 141-142/3)، هرچند ابوالهلال عسکری میان این دو واژه اندکی تفاوت می‌بیند (عسکری، ص 577-578، شماره 234). بهترین شاهد بر این مدعا، روایاتی است در متون اهل سنت که به جای جمله «من كنت مولاه فعلى مولاه» سخن پیامبر را با همان ساختار اما با واژه «ولی» نقل کرده‌اند (نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص 93؛ طبرانی، 166/5؛ مناوی، 283/6)؛ بعید نیست زبیدی هم با ملاحظه همین جهت بوده است که حدیث غدیر را به «من كنت وليه» معنا کرده است (زبیدی، 399/10).

ابن اثیر، ابوالهلال عسکری، استرآبادی، همچنین سجستانی و انباری نیز واژه «مولی» را به «سید» معنا کرده‌اند (ابن اثیر، 228/5؛ عسکری، ص 587؛ استرآبادی، 403/4؛ امینی، 355/1)؛ سبط ابن جوزی و همچنین ابوالفتوح رازی به شکل دقیق‌تر آن را به «سید مطاع» تعریف کرده‌اند (خزائی، 197-198/2؛ تهرانی، 240-242/7) و البته روشن است که این سیادت ناشی از رابطه مالکیت و مانند آن نیست و به همین دلیل برخی آن را چنین توضیح داده‌اند: «سید غیر مالک و غیر معتق» (امینی، 362-363/1).

همچنین، واژه «مولی» به معنای «متولی فی الامر» نیز آمده است (لکنهوی، 94-95/8) و به همین جهت، ابن اثیر و ابن منظور واژه «مولاها» در حدیث نبوی «ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولاها، فنکاحها باطل» را به «متولی امرها» معنا کرده‌اند (ابن اثیر، 229/5؛ ابن منظور، 407/15).

بنابراین، همچنان که ابن اثیر، زبیدی، طریحی، قرطبی، شوکانی و دیگران تصریح کرده‌اند، در زبان عربی «مولی» به کسی گفته می‌شود که متصدی و متولی امور کسی است و اگر به دیگران نیز این اسم اطلاق می‌شود با ملاحظه همین جهت بوده

است (زیبیدی، 401/10؛ طریحی، 560/4؛ ابن اثیر، 228/5؛ قرطبی، 248/17؛ شوکانی، 171/5). پس می‌توان آن گونه که برخی از علمای سنی تصریح کرده‌اند، «مولی» را به «ولی امر» معنا کرد (کنهوی، 104-106/8).

روشن است که مولا بودن به این معنا دو پیامد را به دنبال دارد: 1- حق فرماندهی ولی و لزوم فرمانبری از جانب مولی علیه و به همین جهت می‌توان گفت: «فلان مولای: اذا كان مالک طاعته» (صدوق، ص 151؛ طریحی، 563/4؛ 2- حق تصرف ولی در امور مولی علیه، پس می‌توان «مولی» را به «متصرف فی الامر» نیز تعریف کرد (کنهوی، 91-92/8). اثبات این دو ویژگی در مولا، برای او نسبت به دیگران حق تقدّم ایجاد خواهد کرد و به همین جهت مبرّد بر این نکته تأکید می‌ورزد که بازگشت معنای «ولی» و به دنبال آن «مولی» به «اولی» و «احق» است (شریف مرتضی، 272/2). در نتیجه، تفسیر «مولی» به «اولی» نیازمند به قرینه معینه نیست و نمی‌توان آن را از جمله معانی «مولی» به حساب نیاورد (حلی، ص 369). نیاز به توضیح نیست که اثبات حق تصرف برای امیرالمؤمنین در ماجرای غدیر، به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر است و نه به عنوان مستقل تا با حق تصرف پیامبر قابل جمع نباشد (مبارکفوری، 148/10)؛ همچنان که مولا بودن امیرالمؤمنین نه به این معنا است که ایشان مالک مردم است تا با مالکیت مردم در خرید و فروش در تعارض باشد (ابن عساکر، 238/42) چرا که پیامبر نیز مولای

مردم بود با این که مردم در خرید و فروش خودآزاد بودند.

این برداشت از واژه «مولی» را می‌توان از متون تفسیری نیز به دست آورد، چرا که مفسران در خلال تفسیر آیاتی که این واژه به شکلهای گوناگون در آنها به کار رفته است، در مقام معنای «مولی» احتمالات کم و بیش نزدیک به همی بیان کرده‌اند که قابل تأمل است (ر.ک: مصری، 138/1؛ عکبری، 256/2؛ هائم، 141/1؛ سیوطی، 463/7؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 311/4 و 238/3 و 363/2 و 310 و 344/1؛ ابی

شماره	مطالعات اسلامی	172
		78

السعود، 277/1 و 98/2 و 145/3 و 21/4 و 73 و 122/6 و 266/8 و 208 و 94؛ محلی، ص 248 و 87 و 64 و 172 و 721 و 233 و 445 و 751؛ بغوی، 275/1 و 299/2 و 103 و 352 و 301/3 و 363/4 و 180 و 297؛ بیضاوی، 588/1 و 102/2 و 108/3 و 150 و 145/4 و 300/5 و 355 و 191؛ ثعالبی، 90/3؛ طبری، 123/4 و 228/27 و 250/9 و 159/28 و 159/3 و 150/10 و 47/26 و 113/11؛ قرطبی، 248/17 و 426/3 و 160/8 و 234/16 و 7/7 و 232/4 و ...).

اگر بخواهیم تصویری کلی از آنچه مفسران به عنوان معنای واژه «مولی» در خلال این آیات بیان کرده‌اند، ارائه دهیم، صرف نظر از برخی معانی که اختصاص به خداوند دارد، به این معانی بر می‌خوریم: اولی، متولی، متصرف، مالک امور، ولی، سید، ناصر. به جز «ناصر» که به تصریح اهل تفسیر از لوازم معنای «مولی» است، چرا که وظیفه مولا است که افراد تحت سرپرستی خود را یاری دهد، «من حق المولی ان ينصر موالیه علی الاعداء»، «من حق المولی ان ينصر عبده و من يتولّى امره علی الاعداء»، «من حق المولی ان ينصر عبده» (بیضاوی، 588/1؛ محلی، ص 64؛ ابی السعود، 277/1؛ شوکانی، 308/1) بقیه معانی ناظر به همان جهت سرپرستی و تولیت است.

از آنچه گذشت به روشنی می‌توان دریافت: در استدلال به حدیث غدیر برای اثبات خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین به هیچ وجه نیازمند به این نیستیم که واژه «مولی» را به معنای «اولی» بگیریم. عمرو بن عاص با استفاده از عبارت «امرة المؤمنین» به خوبی واژه «مولی» و منظور پیامبر از آن را توضیح می‌دهد (تهرانی، 255/7).

منابع

قرآن کریم

آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

- آمدی، علی بن ابی علی، *غایة المرام فی علم الکلام*، تحقیق حسن محمود عبد اللطیف، قاهره، المجلس الاعلى للشئون الاسلامیة، 1391ق.
- ابن اثیر، *النهاية فی غریب الحديث و الاثر*، تحقیق طاهر احمد زاوی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، 1364ش.
- ابن بطریق، یحیی بن الحسن، *عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1407ق.
- ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، *کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیة فی العقيدة*، تحقیق محمد قاسم النجدی، مکتبة ابن تیمیة.
- _____، *منهاج السنة النبویة*، تحقیق محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه، چاپ اول، 1406ق.
- ابن جبر، علی بن یوسف، *نهج الايمان*، تحقیق احمد حسینی، مشهد، مجتمع امام هادی، چاپ اول، 1418ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، تحقیق محمد بن عبدالله، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- ابن حجر، احمد بن محمد، *الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال والزندقه*، تحقیق کامل محمد خراط، بیروت، مؤسسه رساله، چاپ اول، 1997م.
- ابن حنبل، احمد، *فضائل الصحابه*، تحقیق وصی الله محمد عباس، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، 1403ق.
- _____، *مسند احمد*، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن سعد زهری، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن سلام هروی، عبید القاسم، *غریب الحديث*، تحقیق محمد عبدالمعید، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول، 1396ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیر، بیروت، دار الفکر، 1415ق.

شماره	مطالعات اسلامی	174 78
	ابن كثير، اسماعيل، <i>البدایة و النهایة</i> ، تحقیق علی شیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1408ق.	
	_____، <i>تفسیر القرآن العظیم</i> ، بیروت، دار الفکر، 1401ق.	
	ابن منظور، محمد بن مکرم، <i>لسان العرب</i> ، قم، ادب الحوزة، 1405ق.	
	ابو سعید نیشابوری، عبدالرحمن بن محمد، <i>الغنیة فی اصول الدین</i> ، تحقیق احمد حیدر، بیروت، مؤسسة الخدمات و الابحاث الثقافية، چاپ اول، 1987م.	
	ابهری، محمد بن اسحاق، <i>منهج الفاضلین فی معرفة الائمة الکاملین</i> ، تحقیق وتصحیح سعید نظری توکلی، در دست چاپ.	
	ابو السعود، محمد بن محمد، <i>ارشاد العقل السلیم الی مزايا القرآن الکریم</i> ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.	
	استرآبادی، محمد بن حسن، <i>شرح شافیه ابن حاجب</i> ، تحقیق محمد نور الحسن، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1395ق.	
	اسکافی، محمد بن عبدالله، <i>المعیار و الموازنة فی فضائل الامام امیرالمؤمنین</i> ، تحقیق محمد باقر محمودی، بی تا، بی نا.	
	امینی، عبدالحسین، <i>الغدير فی کتاب و السنة و الادب</i> ، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ چهارم، 1379ق.	
	ایجی، عبدالرحمن بن احمد، <i>المواقف</i> ، تحقیق عبدالرحمن عمیره، بیروت، دار الجیل، چاپ اول، 1997م.	
	باقلانی، محمد بن طیب، <i>تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل</i> ، تحقیق عماد الدین احمد حیدر، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیه، چاپ اول، 1987م.	
	بخاری، محمد بن اسماعیل، <i>صحیح بخاری</i> ، بیروت، دار الفکر، 1401ق.	
	بغوی، حسین بن مسعود، <i>معالم التنزیل</i> ، تحقیق خالد العک، بیروت، دار المعرفه، چاپ دوم، 1407ق.	

- بکری، عبدالله بن عبدالعزیز، *معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع*، تحقیق مصطفی السقا، بیروت، عالم الکتب، چاپ سوم، 1403ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، تحقیق رضوان محمد رضوان، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1401ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل و أسرار التأویل*، تحقیق عبدالقادر حسونه، بیروت، دارالفکر، 1416ق.
- بیهقی، احمد بن حسین، *الاعتقاد والهدایة الی سبیل الرشاد علی مذهب السلف و اصحاب الحدیث*، تحقیق احمد عصام الکاتب، بیروت، دار الآفاق الجدیدة، چاپ اول، 1401ق.
- تهرانی، محمد حسین، *امام شناسی*، انتشارات حکمت، چاپ اول، 1407ق
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، تحقیق عبدالفتاح ابوسنة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1418
- ثعلبی، ابواسحاق احمد، *الکشف و البیان*، تحقیق ابی محمد بن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1422ق.
- جرجانی، علی بن محمد، *شرح المواقف*، چاپ اول، 1325ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)*، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ چهارم، 1407ق.
- حسکانی، عبیدالله بن احمد، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازلة فی اهل البيت*، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، چاپ اول، 1411ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن زاده آملی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1407ق.
- خزائی نیشابوری، حسین بن علی محمد، *روح الجنان و روح الجنان*، چاپ مظفری، بی جا، بی تا.

شماره	مطالعات اسلامی	176 78
رازى، محمد بن عمر، <i>لوامع البينات</i> ، تحقيق طه عبدالرؤوف سعد، قاهره، مكتبة الكليات الازهرية، 1396ق.		
راغب اصفهاني، حسين بن محمد، <i>المفردات فى غريب القرآن</i> ، دفتر نشر كتاب، چاپ دوم، 1404ق.		
زبيدي، محمد مرتضى، <i>تاج العروس من جواهر القاموس</i> ، بيروت، مكتبة الحياة، بى تا.		
سيحاني، جعفر، <i>الالهيات على هدى الكتاب و السنة و العقل</i> ، قم، المركز العالمى للدراسات الاسلاميه، 1409ق.		
سليم بن قيس، <i>كتاب سليم بن قيس</i> ، تحقيق محمد باقر انصارى، بى تا، بى نا.		
سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، <i>الدر المنثور فى التفسير بالماثور</i> ، دار الفكر، چاپ اول، 1365ق.		
شافعى، محمد بن طلحه، <i>مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول</i> ، چاپ ايران، بى جا، بى تا.		
شرف الدين، عبدالحسين، <i>المراجعات</i> ، تحقيق حسين راضى، بيروت، جمعية الاسلاميه، چاپ دوم، 1402ق.		
شريف مرتضى، <i>الشافى فى الامامة</i> ، قم، مؤسسة الصادق، 1410ق.		
شوكانى، محمد بن على، <i>فتح القدير</i> ، عالم الكتاب، بى تا.		
صدوق، محمد بن على، <i>الهداية فى الاصول و الفروع</i> ، قم، مؤسسه امام هادى، چاپ اول، 1418ق.		
صنعانى، عبدالرزاق بن همام، <i>المصنف</i> ، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمى، المجلس العلمى، بى تا.		
طبرانى، سليمان بن احمد، <i>المعجم الكبير</i> ، تحقيق حمدى عبد المجيد السلفى، قاهره، مكتبة ابن تيمية، .		
طبرسى، احمد بن على، <i>الاحتجاج</i> ، تحقيق محمد باقر خراسان، بى تا.		
طبرى، محمد بن جرير، <i>جامع البيان عن تاويل آى القرآن</i> ، بيروت، دار الفكر، 1405ق.		

- طریحی، فخر الدین، *مجمع البحرين*، تحقیق احمد حسینی، نشر الثقافة الاسلامیة، چاپ دوم، 1408ق.
- عاملی، علی بن یونس، *الصراط المستقیم الى مستحقی التقدیم*، تحقیق بهبودی، مکتبه المرتضویة، چاپ اول، 1384ق.
- عسقلانی، احمد بن علی، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، تحقیق محب الدین الخطیب، بیروت، دار المعرفة، 1379ق.
- عسکری، ابی الهلال، *معجم الفروق اللغویة*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1412ق.
- عکبری، عبدالله بن ابی عبدالله، *التبیان فی اعراب القرآن*، تحقیق علی محمدالبجای، احیاء الکتب العربیة، بی‌جا، بی‌تا.
- فاسی، محمد بن احمد، *العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین*، چاپ قاهره، بی‌تا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، تحقیق مهدی مخزومی، دار الهجرة، 1409ق.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، تحقیق احمد البردونی، قاهره، دار الشعب، چاپ دوم، 1372ق.
- کراجکی، محمد بن علی، *کنز الفوائد*، مکتبه مصطفوی، قم، چاپ دوم، 1410ق.
- کنهوی، حامد حسین، *خلاصة عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار*، تلخیص میلانی، قم، مؤسسه بعثت، 1406ق.
- ماحوزی، سلیمان بن عبدالله، *الاربعون حديثاً فی اثبات امامة امیرالمؤمنین*، تحقیق مهدی رجایی، انتشارات امیر، چاپ اول، 1417ق.
- مبارکفوری، محمد عبدالرحمن، *تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی*، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1410ق.
- متقی هندی، علی، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، تحقیق بکری حیاتی، بیروت، مؤسسه الرسالة، بی‌تا.

شماره	مطالعات اسلامی	178 78
	محلّی، محمد بن احمد - سیوطی، جلال الدین، <i>تفسیر الجلالین</i> ، قاهره، دارالحدیث، چاپ اول، بی تا.	
	مسلم بن حجاج، <i>صحیح مسلم (الجامع الصحیح)</i> ، بیروت، دارالفکر، بی تا.	
	مصری، سلیمان بن بنین، <i>اتفاق المبانی و افتراق المعانی</i> ، تحقیق یحیی عبدالرؤف، عمان، دارعمار، چاپ اول، 1985م	
	مناوی، محمد عبدالرؤف، <i>فیض القدير (شرح جامع الصغیر)</i> ، تحقیق احمد عبدالسلام، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1415ق.	
	نحاس، ابی جعفر، <i>معانی القرآن</i> ، تحقیق محمد علی صابونی، مکه، جامعه ام القرى، چاپ اول، 1409ق.	
	نسائی، احمد بن شعیب، <i>السنن الکبری</i> ، تحقیق عبدالغفار البنداری، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، 1411ق.	
	_____، <i>خصائص امیر المؤمنین</i> ، تحقیق محمد هادی امینی، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا.	
	نسفی، عبد الله بن احمد، <i>تفسیر نسفی</i> ، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، بی تا.	
	واحدی، علی بن احمد، <i>الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز</i> ، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم، چاپ اول، 1415ق.	
	هائم، احمد بن محمد، <i>التبیان فی تفسیر غریب القرآن</i> ، تحقیق انور الدابولی، قاهره، دارالصحابه للتراث بطنطا، 1992م.	
	هیثمی، علی بن ابی بکر، <i>مجمع الزوائد و منبع الفوائد</i> ، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1408ق.	